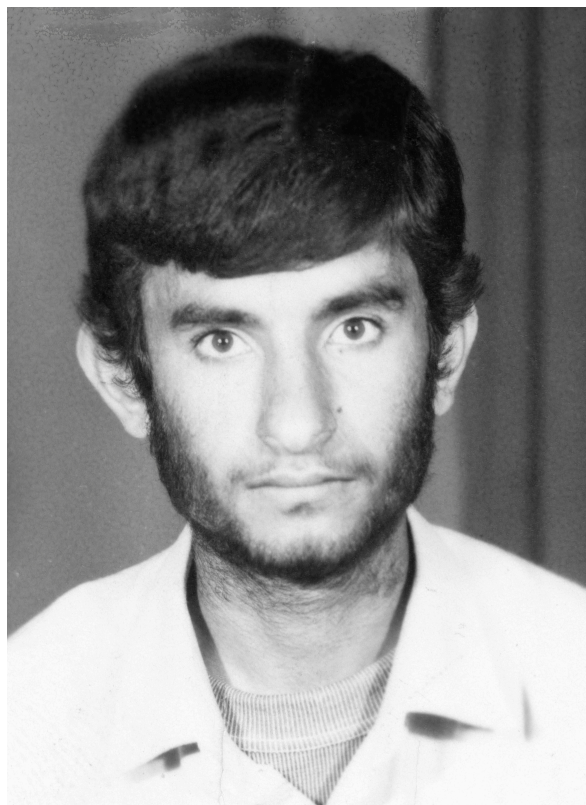


شهید حیدر رئیس نژاد



نام پدر	ایرج
تاریخ تولد	۱۳۴۸/۱۱/۰۲
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۰۴
محل شهادت	جزیره مجنون
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دیپلم
مدفن	دهکهنه

زندگینامه

زندگینامه شهید

زنده شد با یادتان ایران زمین

شهید حیدر رئیسی نژاد در سال ۱۳۴۸ در خانواده ای مذهبی در شهر شبانکاره چشم به دنیا گشود. دوران کودکی را در آغوش پدر و مادری مؤمن و متعهد به احکام اسلامی، سپری نمود. پس از دوران کودکی در دبستان مشغول به تحصیل گردید. در زمان تحصیلات ابتدایی همزمان با اوج گیری انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام (ره) در مراسم مذهبی حضوری فعال داشت. پس از دوران ابتدایی و راهنمایی در دبیرستان آزادی شبانکاره به تحصیل اشتغال داشت که با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به جبهه های حق علیه باطل به صورت داوطلب بسیجی حضور پیدا کرد و در طول خدمت دلاورانه اش در جبهه الکوی صداقت و دلاوری و شجاعت بود. به طوری که پس از شهادتش ورد زبان تمام دوستان و همزمانش بود و جای خالی وی در وجه جبهه ها احساس می گردید. سپس در آخرین بار اعزام در منطقه عملیاتی کربلای ۴ در سال ۱۳۶۵ مفقودالاثر گردید که پس از سالها پیکر مطهر و پاک نامبرده پیدا شد. وی در مدت مفقود بودن در اسارت بسر می برده که در زندانهای بغداد به درجه شهادت نایل گردید

وصیت نامه

وصیت نامه شهید:

به نام الله پرورش دهنده روح الله ، پاسدار حرمت خون شهیدان و با درود بر روح الله فرمانده جندالله و با سلام بر رزمندگان کفر ستیز اسلام و با سلام بر تمامی خدمتگزاران و مسئولین جمهوری اسلامی ایران . ابتدا از خداوند بزرگ طلب مغفرت و عفو گناهان کوچک و بزرگی که در طول عمر ، آشکارا و پنهان کرده ام ، می نمایم و از او می خواهم تا مرا مورد آموزش قرار نداده از دنیا نبرد . دوم از پدر و مادرم حلالیت می طلبم و تمنا دارم که خطاهای مرا ببخشند ، پوزش مرا قبول کنند . نزد خودم و خدای خودم شرمنده زحمات هر دوی آنها هستم . برادرانم ! اسلام را بشناسید و همیشه حامی ولایت فقیه و روحانیت مبارز باشید و آنها را تنها نگذارید و به جبهه ها جوانمردانه هجوم آورید زیرا امروز رفتن به جبهه ها یک تکلیف است . برای این بنده حقیر دعا کنید و هر وقت بر سر مزارم می آیید فاتحه بخوانید . آیه الکرسی بخوانید زیرا خیلی محتاجم . خواهرانم حجاب بزرگترین سنگر زن است . پس حجاب را حفظ کنید و توصیه ام به شما برادران و خواهران به عنوان یک برادر کوچک این است که در دل شب بلند شوید و از خداوند طلب مغفرت و عفو نمایید . مادرم ! به تو نمی گویم که گریه نکن زیرا که امام فرموده گریه بر شهید زنده نگه داشتن نهضت است . گریه کن اما نه بر من ، بر امام حسین (ع) و مصائب او و بر زینب و بر شهدا کربلا گریه کن . در شهادتم لباس سیاه به تن نکنید و مجالس پر خرج نگیرید . در ضمن مادرم اگر جسدم به دست شما نرسید یاد شهدا کربلا کنید . مادر جان می خواهم بروم . مادر جان دلم برای فرشتگان تنگ شده . مادر جان می خواهم بروم تا به همراهان برسم . می خواهم بروم تا از این تنهایی نجات پیدا کنم . سلام بر رهبر بزرگ اسلام . سلام بر خدا جویان ایران که اکنون اسلام را زنده کرده اند و با پروازهای ملکوتی خود خورشید را بر بال خود نشانده اند و جهان را روشن کرده اند . سلام و درود بر رسول الله (ص) ، بر حسین (ع) و پیروان او که به حق ، نامشان و حماسه ایشان باید در تاریخ بماند تا آیندگان از آن درس بگیرند . مادرم و خواهرم من امانتی بودم که هر چند وظیفه خود را در قبال مسئولیتیم در این دنیا انجام ندادم ولی امیدوارم با کشته شدنم باعث خدمتی به اسلام عزیز باشد و هم اکنون به سوی کسی که از سوی او آمده ام باز می گردم . پس در موقع ناراحتی شکر خدا را همیشه بجا آورید . به جای گریه برای امام حسین (ع) و شهدای مظلوم کربلا گریه کنید . ای کسانی که اکنون جنازه مرا به دوش دارید به دستانم نگاه کنید و ببینید که من هیچ چیزی را با خود نمی برم . به خون ریخته شده ام نگاه کنید و بدانید که من این را داشتم که در راه خدا اهدا نمودم . از پدر و مادرم که زحمات زیادی برای من متحمل شده اند خیلی ممنونم و امیدوارم که خدا اجر و پاداش خیر به آنها بدهد و من توانسته باشم دین خود را نسبت به آنان ادا کرده باشم . مادرم از شوق دارم پرواز می کنم گویا شهادت نصیب می شود و قرار است این مرگ الهی مرا در بر گیرد و قربانی دین خدا شوم . والسلام علی من اتبع الهدی

فرزند حقیر شما حیدر رئیسی نژاد

لطفا پدر جان ! کسی این وصیت نامه را نخواند و آن را جایی بگذازد تا وقتی که به آرزوی خود رسیدم آن را بر روی مزارم بخوانید .

مصاحبه

مصاحبه با خانواده شهید :

مادر شهید : اینجانب مادر شهید حیدر رئیسی نژاد بوده و قبل از اعزام به جبهه قبول اینکه فرزندم را دیگر هیچگاه نخواهم دید برایم مشکل بود و اصلاً برایم غیر قابل تحمل بود ولی با توجه به روحیه ایشان و رفتاری که در خانه داشتند و سخنانی را در مورد شهادت و جهاد می گفتند دیگر برایم تا حدود زیادی الهام شده بود که یک روز فرزندم را برای همیشه نخواهم دید . ایشان چون در وهله اول فرزند بزرگتر من بودند ، نسبت به دیگر برادران و خواهران خود و پدر و مادر خویش احساس مسئولیت می کرد و در حین اینکه درس می خواند در بیرون خانه به پدر خود کمک می کرد . راستش چون نامبرده به مدت ۱۰ سال مفقود الاثر بود و ما از ایشان هیچ گونه اطلاعی نداشتیم در دعاها و نمازهایم از خدا می خواستم که خبری از ایشان به ما برساند . در این مدت چندین بار در خواب ایشان را دیدم که قصد داشت به جبهه برود و علیرغم اصرار من به ماندن ایشان باز می رفتند و در حین رفتن می گفتند که امام ضامن من شده اند . ولی بعد از اطلاع از شهادت ، ایشان بغیر از یک بار که به خواب پدرشان آمد ، دیگر ایشان را ندیده ام . در سفر آخر فرزندم به جبهه ، من از ایشان خواستم با توجه به اینکه چندین بار به جبهه رفته و در این مدت درس هم می خواند ، از رفتن به جبهه خودداری کند و درسی را ادامه بدهد . ولی ایشان گفتند : مادر شما نمی خواهید در آن دنیا شرمنده فاطمه زهرا (س) بشوید چرا که ایشان بهترین فرزندش را در راه اعتلای اسلام داد و خون من که از امام حسین (ع) رنگین تر نیست . بعد از این حرفها من اجازه دادم که برود و همین آخرین سفر ایشان بود . از همزمان ایشان شهید غلامرضا خان عزیزی بودند که در کربلای ۴ با هم بودند . همان طور که قبلاً گفتم : ایشان در حین اینکه به جبهه می رفتند به تحصیل هم مشغول بودند . ایشان علاقه خاصی به رهبر انقلاب داشتند و در دوران دفاع مقدس مبنی بر حس و وظیفه شناسی ریال خود اهتمام زیادی داشتند که به جبهه کمک کنند . به همین منظور به خانه های مردم مراجعه کرده و آنها را در ارسال کمک به جبهه ها تشویق می نمودند و در همین حال در کار کشاورزی به پدر خود کمک می کردند .

نام تو را بر قلب پاک تیپ دیدم

گل از وصیت نامه پاک تو چیدم

سر در بیابان می نهم از درد هجران

من از ازل دنبال جانان می دویدم

در جبهه های پر ز خون آشنایان

من طعم درد عشق را هر شب چشیدم

ای آنکه جان قربان نام جاودانت

هر لحظه از انفاس او دادی نویدم

در خط شکستن های شام تیر و ترکش

با عاشقان گل حماسه آفریدم



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران